

تلنگری تازه

تلنگری تلنگری

به زخمی کهنه کهنه

● غلامرضا عمرانی

یاد خوشش به خیر، پیرمرد خوش مشرب همسایه‌ی دوران کودکی ما که به تازگی برای نوه‌ی بزرگش اتومبیل خریده بود. نوه‌اش کارمند اداره بود و متأهل و فرزندانى رشید و بزرگ و برآمده داشت. هر روز پیرمرد منتظر می ماند تا نوه از اداره برگردد، نهارش را نوش جان کند، لمی بدهد به قیلوله‌ای و... پس از آن یکی دو استکان چای. و حالا نوبت پیرمرد می رسید که سالانه سالانه با چندین و چند یا الله و سرفه و تنحنح، راه پشت بام را پیش بگیرد و از آن بالا سر به حیاط نوه‌اش فرو کند و کلفتشان، سکینه خاتون را با رعایت اصول علم صرف و نحو در باب منادا و احتیاط در تلفظ درست ضمه‌ی نخست و فتحه‌ی دوم و... به صدای جلی از آن جا مخاطب قرار دهد با این الفاظ که:

«سکینه خاتون، لطف کنید و به حاج محمد قلی میرزا، نوه‌ی محترم بنده سلام برسانید و خدمتشان عرض کنید که پدر بزرگ با آرزوی خیر فراوان التماس دعا دارد که اتومبیلشان را پس از بازدید آب و روغن و هر پنج لاستیک مربوطه و اطمینان از صحت و سلامت ترمز و کلاچ، با احتیاط کامله هندل بزنند و روشن کنند و پس از آن که اتومبیل درجا مدتی کار کرد و گرم شد، لباس بپوشند و آرام و با احتیاط سوار شوند و به بازار تره بار تشریف ببرند و در صورتی که بادمجان اعلا موجود باشد و قیمت نیز مطابق نرخ مصوب، دو کیلو نیم اتباعی بفرمایند و با احتیاط برگردند و اتومبیل را به داخل گاراژ منزلشان بیاورند و با رعایت اقدامات ایمنی خاموش کنند.»

۲۱۹۱۹۲

زمستان ۱۳۸۶

۱۴

این ماجرا هر بعد از ظهر تکرار می شد و تنها تفاوت آن با روز قبل، در دو کیلو و نیم بادمجان بود که گاهی یک کیلو و نیم سیب زمینی و گاهی یک کیلو و دو بیست و پنجاه گرم پیاز یا چیزی از این قبیل به جای آن می نشست. هر بار هم که سکینه خانم عرض می کردند که می دانند که ایشان چه می خواهند و خواهش داشتند که از استماع آن سخن رانی دور و دراز پرطمأنینه و تکراری معاف شوند، ایشان در پاسخ می فرمودند که بهتر است سکینه خاتون خاموش شوند و این فضولی ها و چون و چراها به ایشان نیامده است و حتماً چنین می باید و این طور می شاید و ضرورت دارد که عین سخنان ایشان به نوهی عزیز، باز گو شود.

البته گاهی پیش می آمد که سکینه خاتون، هنگام انتقال این الگوریتم پریچ و خم پرانشعاب به ارباب خودشان، حرفی را یا عبارتی را جا می انداخت یا سریع ادا می کرد که در آن صورت اگر پیرمرد می شنید، حساب سکینه خاتون با کرام الکاتبین بود. کمترین تنبیهش آن بود که پس از استماع مجدد آن سخن رانی مطول و مطمئن، می بایست برای اطمینان از حسن انجام کار، پیش از انتقال، آن را دو سه بار خدمت ارباب بزرگ، مثل درس های برخی از مدارس ما، پس می داد و وقتی موبه مو از حفظ می شد، آن گاه در پی انجام مأموریت محوله می رفت.

گفتم «مثل درس های برخی از مدارس ما» و یادم آمد که ما نیز گاهی درست مثل آن خدایامرز عمل می کنیم؛ سخنی را که می شود بدون سفارش و پیغام و پسغام و حضور سکینه خاتون ها و نیاز به وجود اتومبیل و هندل زدن و گرم کردن و تذکار «ابتیاع دو کیلو و نیم بادمجان فرد اعلا»، به کوتاهی تمام در دو سه واژه مختصر کنیم، طومارها از آن فراهم می آوریم دل آشوب، خسته کننده، کسالت آور و ملالت بار که جز ایجاد بیزاری در مخاطب وظیفه ای دیگر ندارد و نمی شناسد. مثلاً به فرض:

الف) اگر معلمیم، طوماری مفصل از اهداف، مفاهیم و... کتاب درسی، در قالب تست، تمرین و... به خورد دانش آموز می دهیم و هفت طبقه ی زمین و زمان و آیات قرآن و سایر کتاب های آسمانی و کتاب های پیش تست و پس آزمون و سرخ و زرد و وزیری و رقی و گنج نامه و هدف نامه و درس نامه و... الی ماشاءالله را گواه می گیریم که الا و بلا «حد همین است سخن دانی و زیبایی» را، و اگر خدای ناکرده یک سرمو از این همه اهداف و ویژگی ها کم شود یا میان راه کم شود، دانش آموز روزی روزگاری از قافله ی هستی عقب خواهد ماند و چنین و چنان خواهد شد، اما در عوض چنین و چنان نخواهد شد؛ و چه شود اگر چنین شود و اگر چنان نشود!

ب) اگر مدرسیم، و به ویژه اگر مدرس میانی و مدرس خوشه ای هستیم و مثلاً می خواهیم درباره ی کتاب های درسی برای همکاران توضیحاتی بدهیم، به قیمت رنج دادن خودمان و آزار رساندن به مخاطبان، باز هم طوماری مفصل تر از اهداف، مفاهیم و... فراهم می آوریم و تازه در این میان، به اشارتی و کنایاتی، پنهان و آشکار، می کوشیم مدرسان اصلی و مؤلفان را، به جرم هایی از قبیل:

■ نداشتن تخصص و تجربه و مهارت تدریس؛

■ پرداختن به تئوری های صرف؛

■ پیروی بی رویه از جزوه های دانشگاهی؛

■ تاسی بی منطق از الگوهای بومی نشده ی خارجی؛

در این وارونه سازی
اهداف، اصول و...

معلمی یا مدرسه ای

موفق تر قلمداد

می شود

که تعداد پلی کپی های

درسی و مشقی

دانش آموزانش

بر سایر مدارس

و معلمان بچربد!

و ده‌ها چه و چه دیگر، متهم کنیم و با رنگین‌تر ساختن سفره‌ی اهداف، اصول و مفاهیم، و سنگین‌تر ساختن کفه‌ی تجربه بر علم - که این یکی رسماً باج دادن به مخاطب است تا ما را بی‌چون و چرا بپذیرد - کوله‌باری تحمل‌ناشدنی از این برف انبار مفاهیم و... را بر او تحمیل کنیم و خود را در چشم وی بیاراییم؛ و باز بر همان مدار گردش روزگار، تأکیدها از چپ و راست که چه‌ها شود، اگر چنین شود و اگر چنان نشود!

پ) اگر در شمار بزرگانیم، افزون بر مبادی و مبانی فوق، با تکیه بر آمار و ارقام رسمی و نیمه‌رسمی و گزارش‌های روزانه و ماهانه و هفت‌گانه و... و پرس و جوهای افت‌وخیز تحویلات و داده‌ها و شاخص‌های کمی و کیفی و ده‌ها بیلان، پروپوزال و...، چیزی و چیزهایی هم بر آن‌ها که دیگران گفته‌اند و نگفته‌اند، می‌افزاییم و باری بر بارهای دیگر و دغدغه‌ای بر دغدغه‌های دیگر و «قصه‌ی دغدغه‌ها» را هم چنان دراز و درازتر می‌کنیم و دست آخر هم تأکید روی تأکید که چه‌ها شود، اگر چنین شود و اگر چنان نشود!

ت) اگر از گروه مؤلفان و دست‌اندرکاران مستقیم کتاب‌های درسی هستیم و داغ «آتش به جان شمع فتد کاین بنا نهاد» را بر پیشانی داریم، دیوارمان از همه کوتاه‌تر است و دغدغه‌هایمان بیشتر؛ می‌فرمایید چرا؟ پس گوش کنید:

۱. در جلسه‌ای شرکت کرده‌ای که به مناسبتی درباره‌ی کتاب درسی منعقد شده است و یک نفر از گروه‌های سه‌گانه‌ی فوق در آن موضوع داد سخن می‌دهد. درست درباره‌ی کتابی که خودت جزو مؤلفان آن هستی، از لسان مبارک ایشان، چیزهایی از قبیل تاریخچه‌ی تدوین کتاب، پیشینه‌ی علمی، رویکردها، اهداف، اصول، مفاهیم، درباره‌ی سطر به سطر و واژه‌واژه‌ی آن می‌شنوی که گاهی فکر می‌کنی، تمامی این مسائل مربوط به کتاب دیگری است، یا تو اشتباهاً در جلسه‌ای جز آن که باید، شرکت کرده‌ای. گاهی نیز سخن‌ران و استاد جلسه - که نیت سویی هم ندارد و انصافاً می‌خواهد کتاب را معرفی کند - تحت تأثیر جو حاکم بر جلسه و افاضات حاضران، چنان «اسب فصاحتی می‌دواند» که تو سعی می‌کنی از کمی دانش و معلومات خودت در این زمینه - که خود آن را پرورانده و به این‌جا رسانده‌ای - اندک اندک در صندلی خودت و در دریای افکار خودت فرو بروی و مدام به خودت یادآوری کنی که شگفتا در این دریای موج و سیل سیال و سراج وهاج، اعنی کتاب درسی مانحن فیه چنین زخارف الوان و ذخایر شایگانی بوده است و من، خود تاکنون ندیده‌ام! و ناگزیر بر چنان حدت ذهن و جودت فکری آفرین بگویی که از آن کتاب چنین گوهرها استخراج کرده است و یاللعجب، انگار صید نهنگ از استخر!

۲. مقاله‌ای در فلان کتاب، روزنامه یا مجله، اگرچه بیشتر به قصد تخریب، درباب همان کتاب می‌خوانی و به ذهن وقاد نویسنده‌اش درود و آفرین می‌فرستی که از «باید»ها و «نباید»های کتاب چنان طومار مفصلی استخراج و استنتاج کرده است که تو، خود، چراغ به دست، در روز روشن یک از هزار آن را نتوانی استقرا و استقصا کرد.

۳. کتابی تازه از قطار دُم‌دُم پایان‌ناپذیر کتاب‌های ظاهراً «آموزشی» (!) می‌خوانی که بر اساس همان کتاب درسی نوشته‌اند و آن‌گاه به قلت معلومات خودت در برابر دریای دانش نویسنده‌ی آن کتاب پی می‌بری که بر آن ذیلی نگاشته‌اند و چنان طوماری از اصول و مفاهیم و اهداف و... آن کتاب استخراج کرده‌اند که مو بر اندام تو و معلم و دانش‌آموز و اولیای وی

گاهی در کتاب درسی
به دلایلی
دانستنی‌هایی می‌آید
که فی‌نفسه ارزش
و اعتبار یا ضرورت
ندارد

۱۳۹۱

زمستان ۱۳۸۶

۱۶

راست می کند.

۴... و دست آخر، سرو کارت به معلمی می افتد از خانواده‌ی معلمان شریف دل سوزی که می خواهند سنگ تمام بگذارند و بهانه به دست کسی ندهند، یا نه، «قصه‌ی دغدغه»‌ی همان معلم یا همانندان شریف او را در طوماری سرشار از شکوه و گلایه از مفاهیم فراوان همان کتاب درسی می خوانی و آن گاه درمی یابی که بر تو و او چه می رود و عده‌ای از بابت همین که بر تو و او می رود، چه بارها که بسته اند و می بندند و خواهند بست؛ و حالا تو می مانی و این طومار دور و دراز «اگر»ها و «مگر»ها:

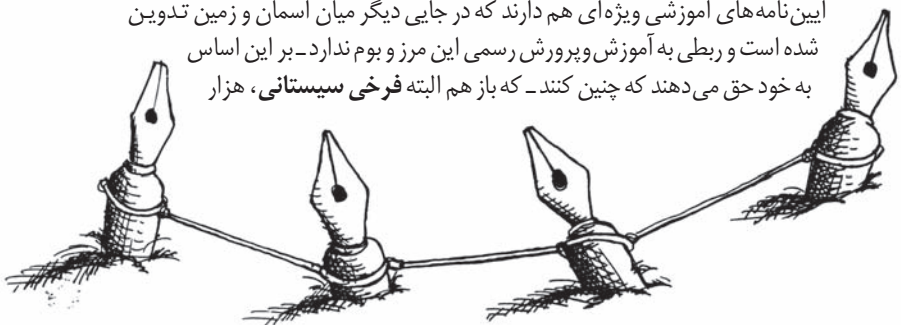
یکم: آن که کتاب بعدی «آموزشی» را می نویسد، چون الگوی پیشین را روبه روی خویش دارد، برای آن که از تهمت رونویسی نجات یابد، می کوشد تا ده‌ها هدف و مفهوم دیگر بر هدف‌های کتاب جعل کند و بیفزاید و براساس آن‌ها، کتاب خویش را پردازد و پس از این کشف کشف از دریای ذخایر کتاب، فصلی درباره‌ی بطلان بی شک و شبهه‌ی باقی کتاب‌هایی که پیش از او پرداخته اند و پس از او خواهند پرداخت، بنگارد و پنبه‌ی همه را یک جا بزند و ... پیدا کنید تعداد اهداف و مفاهیم کتاب‌های بعدی و بعدی را، و بر همین منوال، قیاس کنید حال معلم بعدی و بعدی را و خانواده را و دردی را که دانش آموز باید میان این دو سه سنگ آسیا بکشد.

دوم: مقدار کاغذی که در این میانه - در این سرزمین - برای نوشتن کتاب‌های تقریباً همانند آموزشی به هدر می رود و ماحصل همه‌ی آن‌ها - بی که حتی یک راه تازه بگشاید - تکیه بر حافظه است یا به تعبیر باستانی دیگر باره احیا شده به وسیله‌ی برخی از این کتاب‌های آموزشی: **الدرس حرف و التکرار الف.**

سوم: هر مدرسه نوظهوری که بخواهد فقط «نسل از ما بهتران» تولید کند، ناگزیر پیش از شروع هر سال تحصیلی مأموران ریز و درشت خرید خودش را برای جمع آوری این گنج‌های شایگان، یعنی کتاب‌های آموزشی، از هر جای این سرزمین به پای تخت گسیل می دارد تا این اوراق زر را، به هر بهایی که باشد، به تعداد دانش آموزان تهیه کند و بابت هزینه‌ی گزاف آن‌ها، خانواده‌ها را در مضیقه قرار دهند و منت پذیر تهیه و تدارکشان نیز بگردانند. تعیین کنید مقدار هزینه‌ی نجومی تحمیل شده بر خانواده‌ها را.

چهارم: اقدام سرشار از حسن نیت (!) اخیر، موجی می آفریند و آن موج مدارس دیگر را به قصد هم چشمی به کام می کشد و نیز خانواده‌ها و دانش آموزان دیگر را.

برخی از مدارس - و البته فقط برخی از آن‌ها که چون «غیرانتفاعی» اند، گویی آیین‌نامه‌های آموزشی ویژه‌ای هم دارند که در جایی دیگر میان آسمان و زمین تدوین شده است و ربطی به آموزش و پرورش رسمی این مرز و بوم ندارد - بر این اساس به خود حق می دهند که چنین کنند - که باز هم البته **فرخی سیستانی**، هزار



جای تأسف این جاست
که کتاب آموزشی
و نشر آموزشی
نگاهش به جای
استقلال
در عمل به نمونه‌های
صادر از آن مرجع
باشد
و با الگوبرداری از آن
راه را برای ورود
سیل تست‌هایی از این
دست آب و جارو
و آماده کند

۱۳۸۶-۲۱۹

زمستان ۱۳۸۶

۱۷

سال قبل، همین روزها را می‌دیده‌ام که فرموده است: «چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار» - و بر آن‌ها حرجی هم نیست. اما برخی از ادارات و نواحی و مناطق تابع مقررات عمومی آموزشی نیز، بیشتر به قصد خیر عقب‌نیفتادن از قافله‌ی علم، بعضی از متولیان و نمایندگان و تهیه‌کنندگان همین کتاب‌ها را به عنوان قیم خود برمی‌گزینند و اختیار امتحان‌های گاه‌وبی‌گاه و ریز و درشت و پی‌درپی مناطق و نواحی را به کف با کفایت آنان می‌سپارند و البته نام این ملغمه‌ی کم‌دی تراژدی را آزمایش مستمر می‌گذارند، و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!



در این وارونه‌سازی اهداف، اصول و... معلمی یا مدرسه‌ای موفق تر قلمداد می‌شود که تعداد پلی‌کپی‌های درسی و مشقی دانش‌آموزانش بر سایر مدارس و سایر معلمان بچربد و دیگر، با این شیوه‌های «این منم طاووس علیین شده و از خم‌رنگ‌ها دگرگونه برآمده»، سخن نغز «اگر هوشمندی یک انداز و راست» شیخ اجل، کهنه و نادرست جلوه می‌کند؛ چرا که «صد انداختن» مهم است، چه باک

اگر «هر صد خطا» باشد؟ مهم آن است که به تعبیر زیبای قرآن، از هیئت آن، بوی «کمثل الحمار یحمل اسفارا» برآید و در این میانه که را پروای «ثم لم یحملوها»؟ پنجم: برخورد با مسئولانی که مسئول اند و نمی‌دانند که مسئول اند و با خیالی راحت و بی‌دغدغه مدعی هم می‌شوند و با سینه‌ی سپر کرده، به کارنامه‌ی درخشانشان می‌افزایند که در ظل ممدود توجهات آنان، هیچ‌کس مقصر نیست و همه آزادند که کتاب چاپ کنند و ممیزی هم در کار نیست و بادبروت‌هایی از این دست؛ و پیغام آن کودک دبستانی که امروزش فدای فردایی نامعلوم می‌گردد، از زبان سعدی این‌که:

این باد بروت و نخوت اندر بینی

آن روز که از عمل بیفتی، بینی

و بالاخره، خودخوری‌های مسئولانی که مسئول اند و می‌دانند که مسئول اند و می‌خواهند براساس مسئولیت خویش انجام وظیفه کنند، ولی موانعی بر سر راه عمل خویش می‌بینند و برعکس موانع را از پیش پای دیگران رفع شده می‌یابند و در این میان، جز خودخوری کاری از آنان ساخته نیست. راه‌حل‌ها و رهنمودهایشان هم در این بی‌تکلیفی راه به جایی نمی‌برد. و دست آخر راه‌حلی‌هایی که به یاری آن‌ها می‌توان این دغدغه‌ها را برطرف ساخت:

۱. دسته‌بندی مطالب کتاب درسی به بخش‌های: الف) دانستنی‌های واسطه، ب) دانش‌های ساکن یا راکد، ج) دانش‌های متروک و مهجور، د) دانش‌های عمومی و پایه^۲.
۲. برنامه‌ریزی سالم و منطقی برای ارائه‌ی مطلوب‌ترین روش تدریس و برای ضروری‌ترین بخش دانش و آموزش.

الف) دانستنی‌های واسطه

گاهی در کتاب درسی به دلایلی، دانستنی‌هایی می‌آید که فی‌نفسه ارزش و اعتبار یا ضرورت

ندارد، اما نیامدن آن نیز نقض غرض است. زیرا ممکن است پایه‌ای برای اطلاعات یا مهارتی ضروری باشد. برای مثال، دانستن نام و نسب و اولاد و احفاد معاصران حافظ به هیچ‌رو اهمیت ذاتی ندارد، اما چون شناخت و دریافت نمادها و مفاهیم شعر حافظ منوط به دانستن کشاکش‌ها، کشمکش‌ها و گیرودارهای میان معاصران اوست و همین هاست که ریا و نفاق را بر خطه‌ی پر آشوب فارس دوران حافظ حاکم می‌کند و خطوط فکری حافظ را ترسیم می‌کند و او را به مقابله با این پلیدی‌ها وامی‌دارد، ممکن است به صلاح دید مؤلفان یا برنامه‌ریزان کتاب تاریخ ادبیات یا سبک‌شناسی یا نقد ادبی، به نوعی در متن، حاشیه، منابع و مراجع، و بخش ویژه‌ی «برای مطالعه» در کتاب درسی آمده باشد.

روشن است که هیچ‌کس نمی‌پذیرد که به صرف وجود چنین اطلاعاتی در کتاب، دانش‌آموز ناگزیر است همه‌ی آن را به خاطر بسپارد و در ذهن جای دهد و تا روز برگزاری آزمون سراسری یا آزمون‌های مشابه^۳، ناگزیر از حفظ چنین گنجینه‌ای (؟) باشد. حال اگر سازمان متولی طرح سؤال‌های ارزش‌یابی ورودی دانشگاه‌ها مدعی شود که تمامی رطب و یابسی که بین‌الدفتین کتاب می‌آید، از نظر طراحان آن‌ها قابل تبدیل به تست‌های آن‌چنانی است و هیچ استثنایی را از هیچ‌کسی، حتی از مؤلفان کتاب در آن باره نپذیرند^۴، همان نقض غرض آموزش یا نعل وارونه‌ای است که مخاطب را به جای رساندن به منزلگاه، از آن دور و دورتر می‌سازد. جای تأسف این‌جاست که کتاب آموزشی و نشر آموزشی هم به همین روند دامن‌بزند و نگاهش به جای استقلال در عمل به نمونه‌های صادره از آن مرجع باشد و با الگوبرداری از آن، راه را برای ورود سیل تست‌هایی از این دست، آب و جارو و آماده کند.

ب) دانش‌های ساکن یا راکد

دانستی‌هایی را شامل می‌شوند که پس از ورود به ذهن به صورت غیرفعال در یکی از کشورهای اطلاعاتی - که غالباً هم پس از مدتی نشانی خود آن کشور نیز فراموش می‌شود - بایگانی می‌شوند و به مرور زمان خاک و خاکستر فراموشی‌ها بر آن‌ها سایه‌ای سنگین می‌اندازد تا زمانی که شخص در معرض پرسشی از آن نوع قرار گیرد. در آن صورت هم شاید با جویدن ته‌مداد و ضربه زدن بر پیشانی بتوان برخی از آن‌ها را به خاطر آورد. مثلاً تعداد آرایه‌های لفظی شعر یا نثر در مجموع چندتاست؟ بدیهی است پرسشی از این نوع، نه هرگز در زندگی روزمره‌ی یک شهروند جایی دارد، نه دانستن آن امتیازی به حساب می‌آید و نه هرگز می‌تواند صدها مورد از این نوع، با کشف رمز تنها یک آرایه در شعر **سهراب سپهری** یا **کمال‌الدین اسماعیل** برابری کند.

اگر به فرض، چنین سیاهه‌ای در کتاب درسی وارد می‌شود، مسلماً وسیله‌ای برای سنجش ارزش علمی دانش‌آموز امروز و دانشجوی فردا نیست، بلکه برای آن است تا کار مراجعه به فهرست‌ها را در همان بخش از درس تسهیل کند. ندانستن آن در آینده وجهه‌ی شهروند را منفی نخواهد ساخت. بدیهی است اهمیت دادن بیش از حد به این نوع دانش و صرف وقت و انرژی برای آن، منطقی و موجه نیست.

ج) دانش‌های متروک و مهجور

حفظ معانی و مترادفات واژه‌های نامأنوس «مرزبان‌نامه» و «جهان‌گشای جویینی» برای

دانش‌های ساکن
یا راکد
پس از ورود
به ذهن
به صورت غیر فعال
در یکی از
کشوهای اطلاعاتی
بایگانی می‌شوند

چرا؟ ۲۱۹

زمستان ۱۳۸۶

۱۹

مخاطب امروز - که هرگز جز در همین متن حاضر با آن‌ها سروکار نخواهد داشت - از این جمله است.

بدیهی است که در کتاب‌های درسی، مؤلفان از آوردن این نوع نمونه‌ها ناگزیرند تا بدان وسیله به دانش‌آموز محکی برای شناخت زبان امروز بدهند یا او را با سیر تطور زبان و گونه‌گونی و تنوع آن آشنا سازند. وقتی زبان را به رودخانه‌ای تشبیه می‌کنند که در گذر زمان جاری است و هنگامی که از نمکزار و شنزار یا آهکزار و گچزار و شوره‌زار می‌گذرد، طعم و رنگ و بوی آن‌ها را می‌گیرد و در عین استحاله‌شدن، باز هم همان زبان است، اما با گونه‌های گونه‌گون، ناگزیر از آوردن مثال‌هایی از «مرزبان‌نامه»، «تاریخ طبری»، «سندبادنامه» و «صورة الارض» این حوقل‌اند، اما واقعاً نمونه‌ها را به این قصد نمی‌آورند تا بعداً به عنوان وسیله‌ای برای سنجش و ارزش‌یابی به کار گیرند. سؤال اساسی همین جاست که چرا باید درصد شگفت‌آوری از تست‌ها و آزمون‌های کتاب‌های آموزشی از این نوع خاص باشد و گاه نیز، برخی از طراحان محترم سؤال، بعضی از کتاب‌های درسی - از جمله کتاب‌های ادبیات فارسی دوره‌ی متوسطه - را به دلیل عدم اشتغال بر نمونه‌هایی از این قبیل، تختطه فرمایند؟!

د) دانش‌های عمومی، کاربردی و پایه

تسلط بر زبان امروز و شناختن چند و چون کاربرد آن، مثلاً در حوزه‌ی زبان و ادبیات فارسی، جزو دانش‌های پایه است که نمی‌توان هیچ شهروندی را به هیچ بهانه‌ای از آن معاف دانست. دانستن این نکته‌ی اساسی که هر کدام از گونه‌های زبان را در کجا و چگونه باید به کار برد، از واجبات دانش‌های مورد نیاز است تا بدانند که مثلاً هنگام ادای احترام به مخاطبی ویژه، لازم است «نهاد» را «جمع» بیاورد و نیز بدانند که چگونه «شناسه» را با آن تطبیق بدهد. شناخت شاخص‌ها، شاخصه‌ها، نمادها، کنایه‌ها و استعاره‌های رایج در زبان و ادب امروز، در شمار لازم‌ترین دانش‌های عمومی و کاربردی است؛ چرا که به شهروندان امروز قدرت درک، تفکیک، تشخیص و تفهیم صحیح از سقیم، و تفاهم، تبادل نظر و تعاطی فکر به همدیگر، با همدیگر و نسبت به همدیگر می‌دهد و علی‌الرسم ندانستن این نوع از دانش‌هاست که شهروند عادی را از زندگی اجتماعی و مزایای شهروندی محروم و منزوی می‌سازد. متأسفانه در نگاه سنت‌گرای اکثر طراحان سؤال و حتی برخی از معلمان که هنوز از سالکان همان راه‌اند، درس‌های حوزه‌ی مورد نظر ما به دلیل آن که غالباً «از جنس زمان» است و عاری از دشواری‌های خاصی که بتوان آن‌ها را دست‌مایه‌ی طرح سؤال‌های سنتی در امتحان - معنای واقعی امتحان را در نظر بگیرید - قرار داد، فاقد ارزش است و هر روز، در لباس‌هایی از جنس «مصلحت» و «خیرخواهی» به تعداد اهرم‌های فشاری می‌افزایند که می‌کوشد «آب رفته» یا «راکد» را به «جوی خواهش‌ها» بازگرداند یا مطالب کتاب‌های درسی را بر مبنای طرز فکر «پروکرستیس»^۵ی چنان نظام‌دار کند که در قالب تست‌های چهار گزینه‌ای ایشان بگنجد.



«برنامه‌ریزی سالم و منطقی» برای ارائه‌ی مطلوب‌ترین روش تدریس و برای ضروری‌ترین بخش دانش و آموزش نیز، بخش‌نهایی این مقاله است که به اختصار بر گزار می‌کنیم.

**تسلط
بر زبان امروز
و شناختن
چند و چون
کاربرد آن
جزو دانش های
پایه است**

این امر با همه‌ی اهمیت ذاتی آن، نه چنان است که امثال من و شما با همین بضاعت علمی تقریبی نتوانیم از پس تشخیص نسخه‌ی درست و نادرست آن برآییم. کافی است هنگام رویارویی و ارزش‌یابی کتاب دقت کنیم که آیا موارد زیر، در کتاب لحاظ شده است یا نه. قطعاً این بررسی ملاک جالبی خواهد بود و ملاک‌های معتبر دیگری نیز برای ما به ارمان خواهد آورد:

۱. آیا مؤلف کتاب علاوه بر اهداف دانشی، به اهداف مهارتی و نگرشی نیز در طرح کتاب توجه داشته است؟
۲. آیا مؤلف درصد توزیع سؤال یا امکان طرح سؤال از تمام بخش‌های کتاب را از نظر اهمیت مطلب و حجم فصل‌ها در نظر گرفته است؟
۳. آیا کتاب به گونه‌ای طراحی شده است که خود، مانعی در راه تحقق خلاقیت دانش‌آموز نباشد؟
۴. آیا در طرح کتاب، به انگیزش حس زیبایی‌شناسی و لذت بردن از آثار ادبی توجه شده است؟
۵. آیا در طرح پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ملاک اصلی فهم درست مباحث بوده است یا صرفاً ایجاد مهارت در پاسخ‌گویی به تست‌های کنکور؟
۶. آیا مؤلف به اهداف و مطالب اساسی کتاب بیش از جزئیات غیرضروری اهمیت داده است؟
۷. آیا بخش‌ها و فصل‌های کتاب تا حد امکان با توزیع سطوح یادگیری متناسب است؟
۸. آیا پاسخ‌هایی که مؤلف به پرسش‌های خود داده است، از نظر علمی تأیید می‌شود؟
۹. آیا پاسخ‌های مؤلف از نظر روشی تأیید می‌شود؟
۱۰. آیا پرسش و پاسخ‌های کتاب تا حد امکان بر پایه‌ی استدلال منطقی طرح‌ریزی شده است؟
۱۱. آیا پرسش و پاسخ‌های کتاب تا آن‌جا که ممکن است، بر آموخته‌های قبلی تکیه دارد؟
۱۲. آیا تا آن‌جا که ممکن است، از تکیه بر حافظه اجتناب شده است؟
۱۳. آیا پرسش و پاسخ‌های کتاب برای دانش‌آموز فرصت تفکر و نتیجه‌گیری باقی می‌گذارند؟

۱۴. آیا به ابتکار و آزاداندیشی دانش‌آموز احترام گذاشته شده است؟
۱۵. آیا احتمالات دیگر در پاسخ به یک سؤال در نظر گرفته شده است؟
۱۶. آیا جزمیت و قطعیت، راه را بر پاسخ‌های خلاقه و ابتکاری نبسته است؟



در کتاب آیا در طرح تمرین‌ها و پرسش‌ها اصل «از ساده به مشکل» رعایت شده است؟

۱۷. آیا در پاسخ‌ها، اشتباهات احتمالی موجود در آزمون‌های دانشگاه‌ها با صراحت علمی مورد بررسی قرار گرفته است؟

۱۸. آیا در طرح تمرین‌ها و پرسش‌ها، اصل «از ساده به مشکل» رعایت شده است؟

۱۹. آیا در طرح پرسش‌ها، اصل وضوح^۲ رعایت شده است و دانش‌آموز از پرسش همان برداشتی را می‌کند که مؤلف؟

۲۰. آیا به نوعی به دانش‌آموز کمک شده است که بتواند پرسش‌ها را، هم از نظر درجه‌ی دشواری و هم از نظر ارزش علمی و سطوح یادگیری طبقه‌بندی کند؟

۲۱. آیا مؤلف سعی کرده است، برداشت‌های سلیقه‌ای نامتعارف خود او، روح حاکم بر کتاب نشود؟

به نظر می‌رسد مهم‌ترین و دقیق‌ترین و نیز منصف‌ترین منتقد کار انسان، خود اوست. بنابراین پیشنهاد می‌شود، پیش از آن که لازم باشد دیگران به ۲۱ پرسش بالا پاسخ دهند، مؤلف کتاب آموزشی، خود به این پرسش‌ها و پرسش‌های دیگری از این قبیل پاسخ دهد. قطعاً نتیجه - اگر بتواند او را راضی کند - دیگران را نیز راضی خواهد کرد.

◀ زیرنویس

۱. تا آن‌جا که همکار بزرگواری - که در دل سوزی و مهارت و دانش و بینشش هیچ شک ندارم - در شماره‌ی ۴ مجله‌ی رشد معلم، آبان ۸۶، در ص ۱۳ «قصه‌ی دغدغه»^۱ی خود را با شکوه و گلایه از مفاهیم لاتعد و لاتحصای کتاب‌های درسی می‌سراید و حتی ایشان هم با تمام احاطه‌اش بر این موضوع، غافل که دغدغه‌افزای او و دیگر معلمان خوب و شریف این سرزمین، جیب‌های گشاده‌ای است که درست مثل «کمپانی هیولاها»، از همین دغدغه‌ها تغذیه می‌کند و هر چه این دغدغه بیشتر، سورسات آنان روبه‌راه‌تر!

۲. یا شاید اندکی کمتر و بیشتر درباره‌ی این دانش‌ها صحبت خواهیم کرد.

۳. اگر می‌گوییم «تا روز برگزاری آزمون سراسری یا آزمون‌های مشابه» دقیقاً براساس تجربه‌ای است که از این موضوع داریم و دارید که چنین دانش‌هایی از آن‌جا که در موارد دیگر رویی ندارد، همه تریج می‌دهند که آن را از ذهن بزدايند و به جای آن اطلاع تازه‌تر و کارآتری جای‌گزین کنند.

۴. که با تأسف فراوان شواهد بسیاری بر این مورد موجود است.

۵. محض خاطر کسانی که ممکن است این موجود جالب را نشناسند، توضیح می‌دهم که پروکرتیس، هیولای اسطوره‌ای یونان، غولی است بدنام و بدآوازه، اما نه چندان نامهربان. او تخت‌خوابی شگفت‌انگیز دارد: تخت‌خوابی که برای همه، با هر قد و قواره‌ای اندازه است. پروکرتیس از مسافران بیابان‌ها استقبال می‌کند. آن‌ها را به خانه‌ی خودش می‌برد و پس از پذیرایی مفصل از آن‌ها خواهش می‌کند، روی تخت‌خوابش بخوابند. تا این‌جا ماجرا هیچ عیبی ندارد؛ اصلاً کاری بشردوستانه است که این غول می‌کند. اما اشکال کار آن‌جاست که همه‌ی مسافران هم قد و هم اندازه نیستند و غول قهرمان ما - که سخت طرف‌دار نظم است - می‌کوشد مسافرها را هم اندازه کند. ظاهراً هیچ قصد بدی ندارد، می‌خواهد نظم برقرار شود. بنابراین ترتیبی می‌دهد که قد آن‌ها به اندازه‌ی تخت‌خواب شود. اگر کوتاه‌تر از تخت‌خوابند خواب‌اند، آن‌قدر آن‌ها را چکش‌کاری می‌کند و می‌کوشد که به اندازه‌ی تخت درآیند، و اگر قدشان بیش از حد بلند است، قدری از سروپای آن‌ها را می‌برد تا اندازه شوند؛ فقط همین، هیچ منظور بدی ندارد. اگر اطلاعات بیشتری هم می‌خواهید، رجوع کنید به: برن، لوسیلا. اسطوره‌های یونانی. ترجمه‌ی عباس مخبر. نشر مرکز. تهران. چاپ دوم. ۱۳۸۱. ص ۳۵.

۶. از دانش‌تآفرینش

۷. وضوح مترادف سادگی نیست.

۱۳۹۱
زمستان ۱۳۸۶

۲۲